



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۸/۲۲

محمد مُحَق

قومی انگاشتن جنگ خدمت به طالبان است

فضای تیره و سنگینی که حاکمیت طالبان بر افغانستان تحمیل کرده، خشم و کینه‌ای کم‌سابقه در جامعه پدید آورده و به بی‌اعتمادی و بدبینی میان مردم دامن زده است. در این فضای متشنج، دشنام‌های قومی، اهانت‌های تباری، خصومت‌های زبانی، تنش‌های مذهبی، رقابت‌های سیاسی و درگیری‌های نظامی چنان در هم آمیخته‌اند که گاه تشخیص مرز میان آن‌ها دشوار شده است. کار به جایی رسیده که شماری آشکارا می‌گویند باید ماهیت این جنگ را قومی اعلام کرد و بی‌پرده به مصاف «قوم مقابل» رفت.

این رویکرد، هم به لحاظ اخلاقی نارواست، هم از نظر واقع‌بینی نادرست و هم از حیث پیامدهای عملی ویرانگر. این‌که طالبان در بسیاری موارد قومی عمل می‌کنند، دلیل موجهی برای قومی عمل کردن مخالفان‌شان نیست. اگر قرار باشد برای مقابله با طالبان از همان منطق و همان شیوه‌هایی استفاده کنیم که خود آنان به کار می‌برند، تفاوت ما با آنان در چیست؟ مخالفت با طالبان زمانی معنا دارد که نه تنها با حاکمیت‌شان، بلکه با منطق تبعیض، انحصار و حذف نیز مخالفت داشته باشیم.

البته نمی‌توان انکار کرد که تنش‌های قومی و تباری یکی از معضلات جدی افغانستان است و قومیت در ساختار قدرت و منازعات سیاسی کشور نقش مهمی داشته است. اما یک چیز، پذیرفتن این واقعیت است و چیز دیگر، تقلیل دادن تمام بحران افغانستان به مسئله قومیت. چنین تقلیلی نه تنها با واقعیت پیچیده افغانستان سازگار نیست، بلکه می‌تواند پیامدهایی به مراتب خطرناک‌تر از وضع موجود داشته باشد.

هرگاه ساختار قدرت به شکلی معیوب و استبدادی بنا شود، برای تحکیم سلطه خود از هر ابزاری که در دسترس باشد استفاده می‌کند: از قومیت و دین گرفته تا اسلحه، استخبارات، پول، تکنالوژی و تبلیغات. طالبان نیز چنین می‌کنند. قومیت یکی از ابزارهای قدرت آنان است، اما همه قدرت آنان از قومیت سرچشمه نمی‌گیرد.

آنچه امروز بر افغانستان حاکم است، پیش از هر چیز نوعی استبداد ایدئولوژیک است؛ استبدادی که برای بقا و تحکیم خود بر مجموعه‌ای از عوامل تکیه دارد: مافیای اقتصادی، ملاحای متعصب مذهبی از قومیت‌های مختلف، ساختار سازمانی متمرکزی که شباهت‌هایی با احزاب تمامیت‌خواه فاشیستی دارد، دستگاه سرکوب مسلحانه و نیز عوامل جیوپلیتیکی که حمایت برخی دستگاه‌های استخباراتی منطقه را برای آن فراهم کرده است. تقلیل چنین پدیده پیچیده‌ای به قومیت، به معنای ندیدن بخش بزرگی از واقعیت است.

خط اصلی منازعه امروز افغانستان را نیز باید در همین چارچوب دید. در یک سو جریانی قرار دارد که می‌خواهد جامعه را به مناسبات قرون وسطایی بازگرداند؛ به قانون اساسی باور ندارد، مشروعیت حکومت را ناشی از اراده مردم نمی‌داند، برای حقوق شهروندی جایگاهی قابل نیست، در برابر مردم پاسخگو نیست و تبعیض ساختاری بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام فکری و سیاسی آن است. طالبان برجسته‌ترین نماینده این جریان‌اند. حتی اگر شمار پشتون‌ها در صفوف این جریان بیشتر باشد، عناصر مرتجع از اقوام دیگر نیز کم نیستند و در کنار آن ایستاده‌اند.

در سوی دیگر، طیف گسترده‌ای از مردم قرار دارند که، با همه اختلافات سیاسی و فکری‌شان، تکتک اجتماعی را به رسمیت می‌شناسند، به انتخابات و رأی مردم باور دارند، خواهان قانون اساسی‌اند، حقوق زنان را به رسمیت می‌شناسند و جامعه‌ای رو به ترقی و همساز با جهان امروز می‌خواهند. در این طیف نیز پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک و دیگر اقوام حضور دارند. ممکن است سهم یک قوم در این سو یا آن سو بیشتر یا کمتر باشد – و اساساً آمار دقیقی نیز در این زمینه در دست نیست – اما این تفاوت‌های عددی ماهیت اصلی منازعه را تغییر نمی‌دهد.

بنابراین، مرز اصلی این منازعه از میان قوم‌ها عبور می‌کند، نه میان قوم‌ها.

نیرویی که امروز بر کشور مسلط است، هر کسی را که در برابر سلطه‌اش بایستد با زور و سرکوب از سر راه برمی‌دارد. قربانیان این دستگاه نیز به یک قوم محدود نبوده‌اند. طالبان همان‌گونه که تاجیک، هزاره، ازبیک و دیگران

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خبر و لولي

را کشته و سرکوب کرده‌اند، شمار قابل توجهی از پشتون‌ها را نیز به قتل رسانده یا زندانی و سرکوب کرده‌اند. قربانی کردن این واقعیت در پای روایت قومی، هم حقیقت را تحریف می‌کند و هم بخشی از قربانیان استبداد را از دایره همدلی و همبستگی بیرون می‌راند.

کشته شدن حسیب پنجشیری و واکنش‌هایی که به تمجید از ایستادگی او در برابر طالبان و افراد متعلق به اقوام مختلف - پشتون، هزاره، تاجیک، ازبیک و دیگران - به دنبال داشت، از همین منظر قابل توجه است. این واکنش‌ها نشان داد که مخالفت با استبداد طالبان می‌تواند از مرزهای قومی عبور کند. کسی که در برابر یک حاکمیت سرکوبگر می‌ایستد، تنها به دلیل تعلق قومی‌اش نباید متعلق به یک قوم دانسته شود؛ همان‌گونه که سرکوبگر نیز صرفاً به دلیل تعلق قومی‌اش نماینده یک قوم نیست.

از همین رو، رفتارهای ضدانسانی شماری از جنگجویان طالبان، از جمله اهانت به اجساد کشته‌شدگان و رفتارهایی که در پنجشیر، بدخشان و مناطق دیگر دیده شده است، نباید دستاویزی برای حمله به کلیت قوم پشتون قرار گیرد. آزرده و تحقیر مردمی که بسیاری از آنان مانند دیگران مخالف طالبان‌اند و از حاکمیت این گروه رنج برده‌اند، نه منصفانه است و نه اخلاقی. نمی‌توان به نام مبارزه با تبعیض، تبعیض دیگری آفرید و به نام مقابله با نفرت، نفرت تازه‌ای تولید کرد.

مهم‌تر از آن، قومی ساختن این منازعه از نظر سیاسی نیز هدیه‌ای بزرگ به طالبان است. دوام حاکمیت‌های استبدادی تا حد زیادی به پراکندگی، بی‌اعتمادی و دشمنی در میان مخالفان‌شان وابسته است. هر اندازه نیروهای مخالف طالبان بیشتر درگیر منازعات قومی، زبانی، منطقه‌ای و محلی شوند، هزینه حکومت‌داری برای طالبان کمتر و عمر سلطه آنان طولانی‌تر خواهد شد.

اگر دروازه منازعات قومی به‌طور کامل گشوده شود، دیگر نمی‌توان آن را در مرز «پشتون و غیرپشتون» متوقف کرد. منطق نفرت مرز ثابتی ندارد. پس از قوم، نوبت قبیله می‌رسد؛ پس از قبیله، منطقه؛ پس از منطقه، ولایت؛ و سرانجام محله و قریه. تخم دشمنی می‌تواند چنان در این سرزمین پراکنده شود که هیچ خانه‌ای از آتش آن در امان نماند.

نشانه‌های این خطر همین اکنون نیز دیده می‌شود. محله‌گرایی سخیف و گاه ابلهانه در میان شماری از تاجیکان، برخی را تا مرز نوعی نژادپرستی کور پیش برده است. نمونه‌های مشابه را در میان دیگر اقوام و گروه‌ها نیز می‌توان یافت. اگر این منطق مهار نشود، هیچ قومی از پیامدهای آن مصون نخواهد ماند.

برای رهایی افغانستان از این وضعیت، نیروهای ترقی‌خواه بیش از هر زمان دیگری به روحیه همکاری و همبستگی نیاز دارند. اختلاف سیاسی، فکری و حتی تاریخی طبیعی است، اما این اختلاف‌ها نباید اجازه یابد صف کسانی را که در اصول بنیادی - حق مردم در تعیین سرنوشت‌شان، حاکمیت قانون، حقوق شهروندی، حقوق زنان، تکرار اجتماعی و مخالفت با استبداد - اشتراک دارند، از درون متلاشی کند.

ما در عین حال وظیفه‌ای اخلاقی داریم که در برابر دشنام و اهانت به هر یک از اقوام این سرزمین بایستیم؛ چه مخاطب آن پشتون باشد، چه تاجیک، هزاره، ازبیک یا هر گروه دیگری. نمی‌توان در برابر اهانت به قوم خود حساس بود و اهانت به قوم دیگر را نادیده گرفت. عدالت زمانی معنا دارد که معیار ما درباره خود و دیگری یکسان باشد. مشکل ما با یک قوم نیست. مشکل با طالبان و با هر جریان و گروهی است که برای دیگر انسان‌ها حقی قایل نیست، قدرت را ملک انحصاری خود می‌داند و زندگی شهروندان این سرزمین را به تباهی می‌کشانند.

مرز اصلی در افغانستان امروز میان پشتون و تاجیک و هزاره و ازبیک نیست؛ میان کسانی است که انسان را صاحب حق و حکومت را پاسخگو به مردم می‌خواهند، و کسانی که قدرت را حق انحصاری خود می‌دانند و برای حفظ آن از دین، قومیت، تفنگ و سرکوب استفاده می‌کنند. تبدیل این مرز سیاسی و ارزشی به مرز قومی، حقیقت منازعه را تحریف می‌کند، نیروهای مخالف استبداد را از درون می‌شکند و زمینه دوام همان حاکمیتی را فراهم می‌کند که قرار است با آن مبارزه شود.

از همین رو، قومی انگاشتن این جنگ، خواسته یا ناخواسته، خدمت به طالبان است.



آرشیف: نویسنده در پورتال افغان جرمن آنلاین

د پانوی شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ